



**در نهایت**

«روری فنینگ، پس از دویار اعزام و خدمت در افغانستان در گردان دوم تکاوران ارتش، به مخالف سرسخت جنگ تبدیل شد و در سال‌های ۲۰۰۹ - ۲۰۰۸ برای موسسه «پت‌تیلین» با مأموریت تبلیغ علیه جنگ، سراسر آمریکا را طی کرد. وی نویسنده کتاب «ارزش جنگیدن دارد: خروج یک تکاور از ارتش و سفرش به سراسر آمریکا» است.

بی‌نوشته:  
**Option ۴۰** - کدی است که برای شرکت در قراردادهای تکاوری و دوره آموزشی آن استفاده می‌شود. افراد پذیرفته شده، آموزش‌های سختی می‌بینند و مهارت‌های خاصی کسب می‌کنند که آنها را قادر می‌سازد در عملیات ویژه برای اهداف خاص شرکت کنند. این گروه بخشی از نیروهای ویژه ارتش و جزو نیروی دریایی است اما عملیات آن فقط به دریا محدود نمی‌شود. مردم آنها را به نام گروه‌های ویژه گروه **Delta** و **Green Beret** می‌شناسند. برای ورود به این دوره آموزشی شرایطی مانند: سن ۲۴-۱۷ سال، سلامتی و شرایط جسمی خوب، شهروندی آمریکا با اقامت دائم، سلامت اخلاقی، حداقل مدرک دیپلم دبیرستان و تأیید امنیتی لازم است. زنان نمی‌توانند در این دوره شرکت کنند.

**Ranger indoctrination program (R.I.P)** - مدرسه آموزش تکاوری شامل چهار هفته تمرین‌های بسیار سخت فیزیکی و تعلیمات آکادمیک است. تمرین‌ها شامل: پنج مایل دویدن، غواصی، عملیات استفاده از طناب (رایسل)، بقای در آب، نقشه خوانی، تاریخ تکاوری، زنده ماندن در جنگل، عملیات هوایی و... است.

**Global war on terror** - این عملیات از ۱۷ اکتبر ۲۰۰۱ علیه تروریسم شروع شد و هنوز ادامه دارد و توسط نیروهای ناتو در افغانستان، پاکستان، یمن و عراق انجام می‌شود.

**The Tip of the spear** - اولین جنگ **First Afghan war** - افغانستان که آمریکا در آن مداخله نظامی کرد. در واقع پس از حمله شوروی در ۱۹۷۹ به افغانستان بود که آمریکا تحت کمک به مجاهدین و مهاجران افغان در مرز دوراند پاکستان، در این کشور نیرو پیاده کرد.

**No Good Men Among the Living** - شعار متداول **Lead The Way** - تکاوران است که اولین بار در ژوئن ۱۹۴۴ در ساحل اوماها در حمله نورماندی (D-Day)، توسط ژنرال «نورمن کوتا» خطاب به تکاورانی که زیر آتش سنگین دشمن، خسته و در مانده در ساحل اتراق کرده بودند، بیان شد. وی از تکاوران خواست که به جای زمینگیر ماندن، رهبری حمله را به عهده گرفته و خط دشمن را بشکنند. از آن زمان این اصطلاح بین تکاوران آمریکایی باب شده است.

منبع: نوموند دیپلما تیک

**حالا، زمان صحبت درباره «دشمن» است**

هم، دشمنی که برای جنگیدن با او اعزام شده‌ای، حداقل تا حدودی، تولید مرکز فرماندهی ارتش توست که در کشوری مستقل دخالت کرده است و به یاد داشته باش که هر چقدر هم این دشمن رفتارهای خشن داشته باشد، همان طور که کتاب پیشگامانه‌اش - هیچ انسان خوبی در میان زندگان نیست - گزارش می‌دهد، سلحشوران نبرد ما علیه ترور، از گزارش‌های تسلیم بی‌قید و شرط طالبان راضی نبودند. در نتیجه واحدهایی مثل واحد من برای پیدا کردن «دشمن» اعزام می‌شدند، وظیفه ما بازگرداندن طالبان - یا هر کس دیگری - به نبرد مجدد بود.

بازورکن، بسیار زنده بود. ما غالباً به اندازه کافی مردم بی‌گناه را به دلیل اطلاعات نادرست هدف قرار می‌دادیم و در برخی موارد، حتی افغان‌هایی که واقعا به آمریکایی‌ها وفادار بودند را دستگیر کردیم. برای بسیاری از اعضای سابق طالبان، انتخاب آشکاری بود: جنگ یا از گرسنگی بمیر، دوباره سلاح دست بگیر که در این صورت هم یا دستگیری می‌شوی یا کشته.

در نهایت طالبان به هم پیوستند و امروز دوباره احیا شده‌اند. الان می‌دانم که اگر رهبران کشور ما واقعا به دنبال صلح بودند، همه مناقشات در افغانستان تا به حال تمام شده بود. اگر برای آخرین جنگ ما به عراق اعزام شده‌ای، به یاد داشته باش که موجودیت داعش تا حد زیادی مدیون اکثریت اعضای سکولار حزب بعث صدام حسین است که پس از حمله سال ۲۰۰۳ آمریکا سعی داشتند تسلیم شوند ولی دشمن خوانده شدند. بسیاری از آنها خواستار ایفای نقش دوباره در جامعه بودند اما چنین شانس به آنها داده نشد. پس از آن، البته، ما ربه‌ری مأموران بسیار مهمی که دولت بوش به بغداد فرستاد، ارتش صدام حسین به آسانی از هم پاشید و ۴۰۰ هزار نیروی آن به خیل عظیم بیکاران خیابان‌های عراق افروخته شدند.

این فرمولی استثنایی برای خلق مقاومت در کشوری است که حتی تسلیم شدن هم در آن کافی نیست. آمریکایی‌ها در آن زمان می‌خواستند که عراق و منابع نفتی آن را کنترل کنند.

با ترس و وحشت و ترسوری که به دنبال این اقدامات به وجود آمد، اصلاً تعجبی ندارد که افسران سابق ارتش بعث را در پست‌های اصلی داعش ببینیم و سنی‌هایی را که این گروه خشن و بی‌رحم را به شرایط قبل ترجیح می‌دهند. باز

• اگر می‌خواهی با خودت روبرو باشی، نگذار جریان نژاد پرستی کنونی تو را با خودش همراه کند. کار تو باید پایان دادن به جنگ باشد نه تداوم بخشیدن به آن، هیچ وقت این رافرموش نکن.

• امیدوارم این نامه، نقطه عطفی برای تصمیم‌گیری صحیح تو باشد و اگر به هر دلیلی شانس با ما یار باشد و هنوز برای شرکت در **option 40** ثبت‌نام نکرده باشی، مجبور نیستی این کار را انجام دهی. تو بدون این که سربازی را تجربه کرده باشی، می‌توانی فردی مؤثر در مبارزه با سربازگیری باشی. جوانان این دیار به انرژی تو، تمایلت برای بهتر بودن و جستجویت برای معنا و مفهوم واقعی زندگی، شدیداً نیاز دارند. اینها را در عراق، افغانستان، یمن، یا سومالی یا هر جای دیگری تحت نام «جنگ جهانی با ترور» هدر نده!

**تکاور بلند پرواز**

ادامه از صفحه ۹ سرش را پایین انداخت و به پر کردن فرمی مشغول شد. بدون این که حتی خودش زحمت بدهد و دوباره به من نگاه می‌کند، گفت: «سنی تونی بری.» پاسخ گروهبان نشانه آشکاری از لذت قدرت در خود داشت اما، در میان آن همه پوششه، به نظرم آدمی مقررانی و اداری آمد. به حتم چنان سوالی، لیاقت چیزی بیش از چند لحظه غیرانسانی و ضداجتماعی (سوسیپات) را داشت که من در آستانه آن در، از سر گذراندم. با این وجود، سریع برگشتم و تا اتاقم و کنار تختم در خوابگاه دویدم تا همه چیز را باز کنم، نه تنها وسایلم را بلکه پاسخ آزار دهنده او به سوال خودش و پاسخ گوسفندوار خودم را، «در یافت شد، گروهبان!»

تا آن لحظه، این قدر نزدیک به «کشتن» فکر نکرده بودم و واقعا به دلیل جلوگیری از یک یازده سپتامبر دیگر ثبت‌نام کرده بودم. کشتن هنوز برای من آینده‌ای انتزاعی بود، چیزی که اصلاً دنبالش نبودم. او هم بدون شک این را می‌دانست، پس چرا چنین برخوردی کرد؟

همزمان که تو وارد زندگی جدید می‌شوی، من پاسخ گروهبان و تجربه خودم به عنوان تکاور را برای تو تجزیه و تحلیل می‌کنم. بگذار پرسوسه رمزگشایی را با «نژاد پرستی» شروع کنیم: این اولین و یکی از آخرین بارهایی بود که کلمه «دشمن» را در گردن شنیدم. کلمه‌ای که معمولاً در واحد من استفاده می‌شد، «حاجی» بود. (حاجی کلمه‌ای است که بین مسلمانان برای احترام گذاشتن به کسی که با موفقیّت اعمال خود را به عنوان زائر در مکه مقدس در عربستان سعودی انجام داده است، اطلاق می‌شود. با این همه، در ارتش ایالات متحده این کلمه برای سرپوش گذاشتن روی کینه‌های بسیار بزرگ به کار می‌رفت.)

سربازان واحد من فرضشان بر این بود که مأموریت گروه کوچکی که برج‌های دوقلو را منفجر و در پنتاگون گودالی ایجاد کرده بود، می‌تواند توسط هر فرد مذهبی در بین بیش از یک میلیون مسلمان روی کره زمین انجام شود.

گروهبان دسته خیلی زود مرا به شیوه مقرر دانستن همه، تحت عنوان «دشمن» هدایت کرد. باید ستیزه‌جویی مفید و کارساز را یاد می‌گرفتم. رنجی که به واسطه یازده سپتامبر به وجود آمد، باید به فعالیت‌های گروهی هر روزه واحد ما پیوند می‌خورد. این طور می‌توانستند مرا به جنگیدن مؤثر وادارند. باید از زندگی قبلی خود کاملاً می‌پریدم و از نظر روانی به‌طور افراطی تحت سلطه بودم، این چیزی است که باید خودت را برایش آماده کنی.

وقتی ستاد فرماندهی خودت نوعی زبان مشابه را بکار می‌برد و تلاش می‌کند تما مردمی را که برای جنگیدن با آنها اعزام شده‌ای، از صورت انسانی خارج کند، به یاد داشته باش که ۹۳ درصد مسلمانان حمله یازده سپتامبر را محکوم کردند و آنهايي که با تروریست‌ها ابراز همدردی کردند، ادعا داشتند که از اشغال کشورشان توسط آمریکا می‌ترسند و دلیل حمایت‌شان، سیاسی بود نه مذهبی.

اما، بگذار صریح بگویم، همان طوری که جورج دبلیو بوش همان اوایل و پس از حادثه داشتیم.